

معادله قرآن و حکمت در حکمت صدرایی

The Equality between Koran and Theosophie in Sadra's Theosophie

Naser Mohammadi

ناصر محمدی*

تاریخ دریافت: 1392/2/31

1392/4/11

Abstract:

This paper aims to study differences between the theosophie and philosophy. Theosophie is beyond philosophy. Theosophie is theophanic philosophy of human soul, spirit, deed and act and is the result of a kind of revelation and intuition and is beyond mere theoretical and controversial issues. Theosophie is a blessing knowledge and is the result of divine grace; however philosophy for every wise man is obtained after learning preliminaries and a little practice in rational issues. Therefore, obtaining theosophie is not feasible for anyone and requires some preparations and conditions in which some of them are scientific and theoretical and part of them are practical and moral. They are in fact moral of theosophie seekers and theologian is a person who is endowed with good morals and he himself is the embodiment of practical theosophie. Sadra based on the Koran's and traditions' emphasis on the theosophie term, prefers theosophie term to philosophy term; however, his defined theosophie is transcendental, it means a religious and Koranic theosophie which is taken from Koran and traditions. Sadra's theosophie corresponds to Koran and all of the Sadra's works is the field of this correspondence. Therefore, because of his great efforts and careful considerations to Koran and exoteric interpretation, the obtained theosophie is transcendental and is more superior to the other philosophies.

Key Words: Philosophy, Theosophie, Koran, Exoteric Interpretation, Moral of Theosophie, Koranic Theosophie.

چکیده:

این مقاله به تفاوت‌های حکمت و فلسفه پرداخته است. حکمت فراتر از فلسفه است. حکمت، فلسفه متجلی در جان و روح و فعل و عمل آدمی است و حاصل نوعی مکاشفه و شهود، و فراتر از مباحث نظری و بحثی صرف است. حکمت، دانشی موهبتی و حاصل فیض الهی است؛ اما فلسفه، برای هر صاحب عقلی، پس از کسب مقدمات و اندکی ممارست در مسائل عقلی حاصل می‌شود. لذا تحصیل حکمت برای هر کس میسر نیست و مقدمات و شرایطی دارد که برخی علمی و نظری و برخی عملی و اخلاقی‌اند. آن‌ها در واقع، اخلاق حکمت جویی‌اند و حکیم فردی است متخلّق که خود تبلور حکمت عملی است. صدرا، با توجه به عنایت «قرآن» و احادیث به واژه حکمت، آن را بر واژه فلسفه ترجیح می‌دهد؛ اما حکمت مورد نظر او متعالی است، یعنی حکمتی است دینی و قرآنی و برگرفته از «قرآن» و احادیث. حکمت صدرایی در انطباق با قرآن است و تمامی آثار صدرا، عرصه این انطباق است. بدین لحاظ و به سبب اهتمام فراوان او به «قرآن» و تأویل، حکمت حاصله متعالی است و از دیگر فلسفه‌ها برتر است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه، حکمت، قرآن، تأویل، اخلاق حکمت، حکمت قرآنی.

مقدمه

کسی به نام «حکیم» نامیده نشده است (صدرالدین شیرازی، 1380-ب: 58-61).

بنابراین صدرا ریشه تاریخی حکمت را نخست از انبیاء دانسته و به دفعات، درباره ارتباط حکمت و نبوت سخن گفته است. به عنوان مثال، در *مفاتیح الغیب* گفته است: حکمت، آیین انبیاء و اولیاء است (صدرالدین شیرازی، 1386: 58-61)؛ و در *سفر* گفته است: «خداوند در مواضع مختلف «قرآن» خود را حکیم خوانده است. در «قرآن»، انبیاء و اولیای خدا نیز حکیم خوانده شده‌اند» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 22)؛ «پیامبران از جنس حکما و فردی از میان آن‌ها هستند» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 639). و به طریق عکس، حکما نیز پیامبران و وارثان آن‌ها یعنی راسخان در علم هستند (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 31). «کسی که دین انبیا را ندارد، چیزی از حکمت نمی‌داند و از جمله حکما نیست» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 6: 206). از اینجا دانسته می‌شود که مبنای کلام صدرا، تطابق و هماهنگی شرع و عقل است. حکمت و شریعت، مخالف یکدیگر نیستند و هدف آن دو، یکی است؛ و اگر تعارضی هم به نظر بیاید، ضعف از ناحیه ما و در عدم توانایی ما در تطبیق آن دو بر یکدیگر است. حاشا که شریعت روشن الهی، با معارف یقینی ضروری تعارض داشته باشد و قوانین فلسفه، با قوانین کتاب و سنت مطابق نباشند (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 3: 326-327؛ همان، ج 8: 303).

صدرالمتألهین، در مذمت فلاسفه‌ای که انوار حکمت را از آیین شریعت و کتاب و «قرآن» نمی‌گیرند، چنین گفته است: «فانت أيها العالم ما لم یکن علومک مقتبسة من مشکوة النبوة فلت بعالم بالحقیقة، بل بالتسمیة المجازیة، لدلالة قوله «و يعلمهم الكتاب والحكمة»، بحسب مفهوم العکس

معناشناسی و تبیین دقیق «حکمت»، ابعاد و طرق آن و نام‌های دیگر حکمت در نظام فکری ملاصدرا، بحث‌هایی است که در بخش اول این مقاله و با هدف انطباق «حکمت» بر «قرآن» و برقراری معادله‌ای میان آن دو تعقیب می‌شود. مباحث بخش دوم مقاله، به واقع درباره شرایط و مقدمات تحصیل حکمت است که برخی نظری و برخی عملی هستند و در نهایت، هر دو اخلاق حکمت آموزشی‌اند؛ رفتارهایی برای آمادگی‌های ذهنی و روحی، تا حکمت با جان و فکر آدمی عجین گردد.

1- معناشناسی واژه «حکمت»

1-1- نبوت و حکمت

صدرا در رساله *حدوث العالم*، از آغاز فلسفه سخن گفته و ریشه‌های حکمت را در آیین انبیاء جست‌وجو کرده است؛ چرا که نخستین حکیمان، حضرت آدم (ع) و پس از او، شیث و هرمس یا ادریس نبی (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 119) و سپس حضرت نوح (ع) بوده‌اند. او، حکمت روم و یونان قدیم را دیرپای ندانسته و اولین فیلسوف روم و یونان را تالس ملطی معرفی کرده است. سپس او از پنج حکیم مشهور یونانی یاد کرده و مدعی گردیده که آن‌ها، نور حکمت را از کانون نبوت گرفته‌اند (صدرالدین شیرازی، 1378-الف: 152-157).

در رساله *کسر اصنام الجاهلیه* آمده است که اول حکیم، لقمان حکیم است که در زمان داود نبی (ع) در سرزمین شام سکونت داشته و انبازقلس حکیم به نزد او آمد و شد می‌کرده و حکمت را از او فرا گرفته است. مأخذ علوم الهی فیثاغورث، از اصحاب سلیمان (ع) بوده است. سقراط، افلاطون و ارسطو نیز حکیمان واقعی بوده‌اند و پس از ایشان،

440 و 325؛ همان، ج 4: 305؛ همان، ج 5: 412 و 415): «آن‌ها که از محسوس ترقی کرده و معقول را و مبدأ و معاد را اثبات کرده‌اند؛ اما دینی برایشان نیست و پیرو عقل ناقص آلوده به آفات نفس و شیطان‌اند» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 115).

از این بیان صدرای روشن می‌شود که تفاوت فیلسوف حقیقی و آن که فلسفه را به خود بسته، چنین است که فیلسوف حقیقی، دین‌دار و مبراً از آفات نفسانی و شیطانی است؛ اما متفلسف، به اضرار این‌ها متصف است. البته هر دو در این نقطه مشترک‌اند که توانسته‌اند از حد محسوس به سوی معقول ترقی کنند. صدرای، در خصوص حکمت نیز همین تقسیم‌بندی را اعمال می‌کند؛ و لذا عده‌ای را مشهور به حکمت (صدرالدین شیرازی، 1385: 160؛ همو، 1379، ج 2: 361) و یا حکیم باحث (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 229) و طرفدار حکمت بحثی خوانده است. در مقابل، از عده‌ای به عنوان حکیم حقیقی (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 360)، حکیم شامخ (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 229)، حکیم راسخ (صدرالدین شیرازی، 1378-ب: 219 و 236؛ همو، 1379، ج 2: 361)، حکیم عارف (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 3: 99)، حکیم الهی (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 3: 457)، حکیم ایمانی (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 309)، حکیم ربّانی (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 2: 22) و یا موصوف به حکمت یاد کرده؛ و گاهی نیز میان فیلسوف حقیقی و حکیم حقیقی جمع کرده و از اصطلاح حکیم فیلسوف (صدرالدین شیرازی، 1385: 322) بهره برده است. ۲.

قاعده صدرای برای رسیدن به اصل نیک‌بختی‌ها، کسب حکمت حقّه و علم به خداوند است. مقصود وی از حکمت حقّه، علم به خداوند، صفات و

علی ذلک، فافهم» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 3: 155). از این جهت، مرحوم سبزواری ملاصدرا را مصداق حکمایی می‌داند که در آثار خود، بین عقل و نقل و ذوق جمع کرده و کلمات اهل عصمت را برهانی کرده‌اند (سبزواری، 1386: 597-598).

1-2. فلسفه یا حکمت؟

نزد ملاصدرا - همچون سایر فیلسوفان مسلمان متأخر ایرانی - حکمت و فلسفه غالباً به صورت مترادف به کار رفته است؛ بر خلاف دوره‌های متقدم فلسفه اسلامی که بسیاری از فلاسفه و متکلمان، همچون فخر رازی، در صدد تمایز نهادن میان آن‌ها بودند (نصر، 1382: 156). به عنوان مثال، صدرای، در *سفار*، پس از تعریف فلسفه، در بحث اقسام فلسفه، از اقسام حکمت نام برده و این دو را به جای هم قرار داده است (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 20-22)؛ و یا در تفسیر *القرآن* گفته است: «انّ اجلّ الصناعات و أشرف الاعمال القلیبیه و الافعال الملکیه تحصیل الصناعه المسماء عند طائفه بالحکمه و الفلسفه» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 1: 3).

اما باید بدانیم که حکمت مورد نظر صدرای، معادل فلسفه حقیقی است؛ ۱ و او آن را غیر از فلسفه جمهور خوانده است (صدرالدین شیرازی، 1378-ب: 186). او، در رساله *سه اصل*، صریحاً گفته است: «و مراد از این علم، نه علمی است که آن را فلسفه گویند و فلاسفه آن را دانند» (صدرالدین شیرازی، 1381-الف: 8). او، حکمت را غیر از مجادلات کلامی، تقلیدات عامیانه، تخیلات صوفیانه و فلسفه بحثی معرفی کرده (صدرالدین شیرازی، 1363: 10)؛ و بسیار از اصطلاح «متفلسفه» بهره برده است؛ یعنی کسانی که خود را به فلسفه می‌بندند، در حالی که اهل آن نیستند (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 3: 462).

است. صدرا این تعریف را با دو تعبیر متفاوت ولی قریب المآخذ ذکر کرده است:

(1) حکمت، علم به عقلیات ثابت الوجود و شناخت احوال معانی کلی موجود بما هو موجود است؛ چرا که در درک جزئیات متغیر و دگرگون پذیر، کمالی نیست.

(2) حکمت، شناخت حقایق اشیاء است، چنان که هستند، به اندازه طاق انسان و بر اساس تحقیق برهانی، نه ظن و تقلید (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 4: 115؛ همان، ج 5: 27؛ همان، ج 1: 20-22؛ همان، ج 3: 147؛ همو، 1378-ب: 191؛ همو، 1380 الف: 31؛ همو، 1378 الف: 149-150؛ همو، 1386: 226-227 و 667).

تعریف دوم: دومین تعریف را می توان تعریف حکمت ذوقی یا تأله تلقی کرد. به واقع، «حکمت بحثی، توغل در بحث و بحاث صرف بودن است؛ ولی حکیم متأله، متوغل در تأله است، از تخلق شروع می کند تا به تحقق می رسد و حکمت تصویری صرف نیست» (اعوانی، 1384: 8). این تعریف نیز به دو گونه و با دو تعبیر در آثار صدرا آمده است:

(1) «حکمت، استکمال نفس انسانی است به اندازه طاق بشری، برای تشبه به باری در علم و عمل» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 20-22).

(2) «حکمت، نور ایمانی است که از سوی خدا در قلب انداخته می شود و سبب روشنی و تصفیة قلب از کدورات نفسانی ظلمانی است» (صدرالدین شیرازی، 1386: 226-227؛ همو، 1379، ج 4: 393؛ همان، ج 5: 3؛ همو، 1981، ج 5: 514).

حکمت ذوقی، حقیقتی است که در وجود آدمی تجلی می کند و تنها در ذهن او نیست. بنابراین حکمت های بحثی و ذوقی، متعلق به دو حوزه متفاوت از حکمت نیستند؛ بلکه دو درجه از یک حکمت اند؛ دو درجه ای که به نحو طولی، به یکدیگر وابسته اند، بی آن که دو معرفت متباین باشند.

افعال او، ملک و ملکوت خدا، علم به روز رستاخیز و منازل و مقامات آخرت است. اعتقاد و گرایش قلبی به این امور، ایمان حقیقی است و این ایمان و این حکمت، خیر فراوان و فضل بزرگی است که خدا به هر کس بخواهد می دهد؛ و کسب آن ها، انسان را در گروه فرشتگان مقرب الهی قرار می دهد (صدرالدین شیرازی، 1380 الف: 9-10).

بنابراین فلسفه حقیقی یا حکمت، چیزی بیش از تعدادی اصطلاح و معلومات ذهنی است و صرف تفکر و اندیشه بحثی رایج نیست؛ بلکه حکمت حقیقی یا همان حکمت الهی و علم به خدا و افعال اوست. این حکمت، ایمان حقیقی و مقرب انسان به خداست؛ اشرف از فلسفه و در سطحی متعالی است؛ و به معنای واقعی کلمه، دینی است؛ چرا که متصف به آن، دین دار و به دور از آفات نفسانی و شیطانی است.

3-1- تعریف حکمت و فلسفه

«طی قرن ها، تلاش صاحب نظران مسلمان در مکاتب فکری مختلف بر این بوده است که معنای حکمت و فلسفه را در پرتو «قرآن» و حدیث - که لفظ حکمت در هر دوی آن ها آمده - تعریف کنند» (نصر و لیمن، 1383، ج 1: 43). صدرا نیز در آثار خود، توجه ویژه ای به تعریف حکمت یا همان فلسفه به معنای خاص نشان داده است. در این باب، او بیش از یک تعریف ارائه داده؛ اما با این که تعریف فلسفه در هر مکتب فکری متفاوت است، ولی تعریف ملاصدرا از فلسفه، تلفیقی است. در مجموع و پس از احصای آثار مختلف صدرا، دو تعریف کلی از حکمت و فلسفه به دست می آید:

تعریف اول: یکی از دو تعریف، بر اساس توجه به بعد بحثی، تصویری و نظری حکمت است و در یک جمله، تعریف حکمت بحثی

اهتمام اصلی، به اجزای برتر و اصلی‌تر حکمت نظری است؛ و برترین اجزای حکمت، مشتمل بر دو علم شریف است: الف) علم به مبدأ که مشتمل است بر معرفت حق، معرفت صفات حق، و معرفت افعال و آثار حق. صدرای مجموع این‌ها را علوم توحیدی نامیده و آن‌ها را به ترتیب افضلیت، چنین رتبه‌بندی کرده است: 1) توحید ذات، 2) توحید صفات، 3) توحید افعال (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 58). ب) علم به معاد، که آن نیز شامل معرفت نفس، معرفت قیامت، و علم نبوات است (صدرالدین شیرازی، 1378-الف: 149؛ همو، 1386: 540).

حتی فراتر از این، حکمت تنها همان علم به خداست از دو جهت: 1- علم به حق از جهت ذاتش: «أو لم یکف برّبک أنّه علی کلّ شیء شهید» (فصلت / آیه 53)؛ 2- علم به حق از جهت علم به آفاق و انفس: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنّه الحق» (فصلت / آیه 53) (صدرالدین شیرازی، 1363: 3).

صدرای، با توجه به ویژگی‌هایی که برای حکمت و راه‌های تحصیل آن برشمرده است، نهایتاً آن را صراط مستقیم تحصیل معارف اولیاء قلمداد کرده و دلایل اطلاق این نام را برای حکمت چنین دانسته است: چون راهی است که جمیع انبیاء و اولیاء پیموده‌اند؛ و طریقی است که نسخ و تغییر و تخالف و تناقض در آن راه ندارد - زیرا از طرف خداوند و به توفیق و الهام اوست؛ و شیوه توحید است که افضل انبیاء و پیروان او آن را پیموده‌اند؛ و راه مستقیمی است که خداوند، پیامبرش را فرمان داده تا سلوکش را به مردم بیاموزد و آن‌ها را از سلوک راهی دیگر باز دارد - زیرا استقامت طریق، سالک را در کمترین زمان به مقصد می‌رساند (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 324-326).

مجموعه تعاریف صدرای که مشیر به حکمت بحثی است، تلفیقی است از تعاریف حکمت در نزد ابن‌سینا، فارابی، کندی و یونانیان قدیم؛ و تعریف صدرای بر اساس مشرب ذوقی و اشراقی و مباحث گسترده او پیرامون نحوه وصول به این نوع حکمت - که بر اساس تصفیه و تهذیب نفس می‌باشد - مشابه است با نظریات سهروردی (نصر و لیمن، 1383، ج 1: 45-48).

1-4-1 دو گونه حکمت در «قرآن» و حدیث

به اعتقاد صدرای، تقسیم حکمت به حکمت نظری و عملی، منطبق با آیات قرآنی است و از مجموع موارد استعمال لفظ حکمت در «قرآن» به دست می‌آید که حکمت، بیرون از دو امر نیست: 1- علم به حقایق اشیاء؛ 2- عمل به موجب آن‌ها. بدون شک، حکمت، کمال انسانیت است و آن نیز منحصر به دو چیز است: یکی شناخت خیر به دلیل خود خیر، و دیگری شناخت خیر برای عمل به آن. بازگشت اولی به علم و ادراک مطابق با واقع، و بازگشت دومی به فعل عدل است. اولی همان حکمت نظری، و دومی همان حکمت عملی است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 163-165). بنابراین انقسام و دو شعبه شدن حکمت را هم «قرآن» به عنوان یک کتاب انسان‌ساز، کاملاً تأیید کرده؛ و هم این تقسیم منطبق است با سرشت و ساختار آدمی (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 20-22).

1-4-1-1 حکمت نظری

دایره معرفتی حکمت، آسمان‌ها و زمین‌هاست و عارف ربّانی، با مطالعه معلوماتش - یعنی شناخت خدا و صفات و افعال و ملک و ملکوت او - در بهشتی است به گستره آسمان‌ها و زمین ۳. بنابراین حکیم، به عالمی عقلی شبیه عالم عینی تبدیل می‌شود (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 20-21).

1386: 200). نور این علم و روح آن، اصل تمام صفات اخلاقی است (صدرالدین شیرازی، 1386: 297). و «فضیلتی است که به واسطه آن، انسان بر سایر خلق در نزد خدا برتری می‌یابد» (صدرالدین شیرازی، 1380-ب: 21)؛ و به کمک آن، حق را از باطل تشخیص می‌دهد (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 31). فرو رفتن در دنیا و زیاده‌روی در لذات و شهوات آن، مربوط به نسیان حکمت است و بالمآل سعادت اخروی هم منوط به حکمت است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 6: 108-109).

از مجموع کلام صدرا درباره حکمت عملی به دست می‌آید که حکمت، لب لب و ثمره خالص و ناب اخلاق دینی است و اصولاً ارسال انبیاء و کتب آسمانی، برای حکمت بوده است؛ زیرا حکمت، اولاً معدن تمام فضایل اخلاقی و دوری از تمام رذایل اخلاقی است، که تعالیم دینی به آن‌ها پرداخته‌اند؛ ثانیاً سعادت و خوش‌بختی حقیقی با حکمت به دست می‌آید، و بلکه عین سعادت است و دوری از آن، بالاترین شقاوت و بدبختی به شمار می‌آید.

2- تطابق «قرآن» و حکمت

با توجه به اوصاف بلند حکمت و ابعاد گوناگون آن، می‌توان نتیجه گرفت که محتوای حکمت و ابعاد آن، اعم از حکمت نظری و عملی، معادل با «قرآن» است و تعالیم حکمت، چیزی جدا از تعالیم «قرآن» نیست؛ و این دو با یکدیگر برابرند. خداوند نیز فرموده است: رسالت انبیاء، تعلیم دو چیز است: یکی تعلیم کتاب و دیگری تعلیم حکمت (جمعه / آیه 2)؛ و پیامبر نیز فرموده است: «اوتیت القرآن و ما یعدله»، که همان حکمت است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 271-272).

گذشته از این که در آیات قرآنی، «قرآن» به وصف حکمت و حکیم آمده است، 4 صدرا

راه‌های وصول به حکمت نظری، سه طریق است و علاوه بر دو طریق رایج در حکمت، طریق سومی هم وجود دارد. او، دو طریق رایج در حکمت را حکمت محبین و طریقه سوم را حکمت محبوبین نامیده است. در آن دو قسم از علوم و معارف، «قرآن» با سایر کتب آسمانی مشترک است؛ اما در «قرآن»، قسم سوم از حکمت هست که دارای برهانی محکم‌تر و مرتبه‌ای بالاتر و غایتی استوارتر است، و خداوند در این آیه به آن اشاره کرده است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (إسرا / آیه 9)، و آن حکمتی است که جز خالصان از دوستان و اولیاء صالح خدا - که در این آیات به آن اشاره شده - شخص دیگری به آن نمی‌رسد: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق، أو لم یکف بریک انه علی کل شیء شهید» (فصلت / آیه 53). این نوع حکمت، مختص محبوبین خداست؛ چنان‌که آن دو نوع دیگر حکمت، از آن خواص محبین خداست، و به همه این‌ها در این آیه شریفه اشاره شده است: «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه» (مائده / 54) (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 157-158).

این نوع از حکمت - که صدرا آن را حکمت محبوبین نامیده - همان حکمت ویژه صدیقین است، که استشهاد از خدا بر خداست.

1-4-2- حکمت عملی

هدف حکمت در بعد اخلاقی یا همان هدف حکمت عملی، «مباشرت به عمل خیر برای به دست آوردن هیأت برتری نفس بر بدن و انتقهار بدن در برابر نفس و نیز تشبّه به خداست» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 20-22). حکمت، ریشه فضائل، برترین وسیله‌ها و رأس عبادت‌ها و معدن طاعات است (صدرالدین شیرازی، 1378-الف: 149). حکمت، سبب خوف و خشیت است (صدرالدین شیرازی،

3- تعابیر گوناگون حکمت از نگاه ملاصدرا

صدرا، در عین آن که غالباً محتوای مورد نظر خود را با کلمه «حکمت» معرفی کرده و کمتر به اصطلاح «فلسفه» توجه کرده، با این حال، تعابیر متفاوتی را برای حکمت به کار برده است؛ تعابیری که در بادی امر، هیچ شباهتی به حکمت مصطلح ندارند؛ اما وقتی کاربرد این کلمات را در دستگاه فکری صدرا مشاهده می‌کنیم، معنا و مفهوم آن‌ها را معادل با حکمت و یا از لوازم حکمت می‌یابیم. این تعابیر عبارت‌اند از:

1) نام‌های قرآنی حکمت: ملاصدرا در آثار خود، نام‌هایی برگرفته از «قرآن» را برای حکمت آورده است. در کسر اصنام الجاهلیه، اسامی «فقه»، «علم»، «ضیاء»، و «نور» را بر شمرده است (صدرالدین شیرازی، 1380: ب: 189). در تفسیر القرآن گفته است: از این حقیقت ایمانی، به عبارات مختلف تعبیر می‌شود و در زبان شرع و عقل، به اسامی متعدّد نامیده می‌شود. آنگاه این اسامی را برگرفته از شرع دانسته است:

«نور»: «و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور/ آیه 40).

«فقه»: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» (توبه/ آیه 122).

«علم الكتاب و السنة»: «يُزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (جمعه/ آیه 2) (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 1: 259-262).

در اسرار الآيات و مظاهر الالهيه، اسامی قرآنی حکمت را «قرآن» و «نور» نام برده است (صدرالدین شیرازی، 1380: الف: 32؛ همو، 1378: ج: 11). در رساله سه اصل، نام‌های «نور» - «قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين» (مائده/ آیه 15) - «علم» و «فقه» را ذکر کرده است (صدرالدین شیرازی، 1381: الف: 73-78).

وجوهی را برای حکیم بودن «قرآن» ذکر کرده است: نخست آن‌که «حکیم است؛ چون صاحب حکمت است و در آن آیاتی هست که بر علم ربوبی دلالت دارند» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 5: 23). لذا هیچ علم ربّانی و مسئله الهی و حکمت برهانی و معرفت کشفی نیست، مگر این‌که اصل و فرع و مبدأ و غایت و ثمره و خالص آن در «قرآن» است؛ به طوری که هر سوره‌ای از سوره‌های «قرآن» مشتمل است بر نهایت افکار حکمای اوّل و اسرار و رازهای اولیای پیشین (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 6: 5).

دیگر آن‌که کلماتی چون «حکمت»، «قرآن»، «کلام» و «نور»، در فرهنگ واژگان صدرا به معنای مرتبه عقل بسیطی است که تمام حقایق اشیاء و هویات وجودی آن‌ها، در آن به اجمال و خلاصه جمع و مندرج است و حکمت، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است (صدرالدین شیرازی، 1380: الف: 41 و 31). پس «قرآن» حکیم است از آن جهت که دارای مقام عقلی قائم به ذاتی است که در آن، حقایق اشیاء به وجه بسیط اجمالی نهفته است. لذا ذات «قرآن»، بدون صفتی زائد عالم بر اشیاء است، آن گونه که هستند (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 3: 52-53؛ همان، ج 8: 289-290).

بدین ترتیب، ملاصدرا نام‌هایی مأخوذ از «قرآن» و حدیث را برای حکمت برگزیده که بیان کننده رابطه عمیق حکمت متعالی اسلامی با «قرآن» است.

«قرآن» با تعابیر مختلفی از حکمت یاد کرده و از جمله، حکمت را قرآن نامیده است. این لازمه تطابق کامل علم «قرآن» و حکمت است و نتیجه حاصله آن است که فهم قرآن، همان فهم حکمت است؛ زیرا «قرآن» نیز هم حکیم است و هم حکمت.

بیان شد. علم حقیقی، هدف اصلی و کمال حقیقی و موجب قرب به خداست (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 97). «علوم حقیقی سخت‌ترند و طریقه علوم غیرحقیقی آسان‌تر است. این‌ها را در شش ماه یا کمتر می‌توان آموخت؛ اما علوم حقیقی را باید در مدت 50 سال آموخت» (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 102-104).

صدر، مصادیق علم حقیقی را چنین برشمرده است: علم توحید (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 97) که آن نیز عبارت است از علم به ذات خدا و صفات و افعال و کتب و رسل او (صدرالدین شیرازی، 1379 ج: 5: 274). به تعبیر دیگر، «علم حقیقی همان علم به مبدأ و معاد و علم به احوال نفس است» (صدرالدین شیرازی، 1380 ب: 33). او در رساله سه اصل، علم حقیقی را علم به بطون «قرآن» و حدیث معرفی کرده است (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 80). همچنین در نظر او، مصادیق علم غیرحقیقی عبارت‌اند از: علم فقه، ظاهر تفسیر، کلام، خلافیات فقه، معانی و بیان، لغت، صرف و نحو، طب، نجوم و فلسفه (بحثی) (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 102-104؛ همو، 1386: 234).

بر این اساس، دانش ظاهر تفسیر، فلسفه بحثی و کلام از علوم غیرحقیقی‌اند؛ و حکمت و علم به بطون «قرآن» و حدیث، از علوم حقیقی‌اند؛ و بلکه علم حقیقی منحصر به آن‌هاست.

4) علم ممدوح: این علم، در برابر علم مذموم قرار دارد و بالاترین مرتبه آن، حکمت است و آن عبارت است از علم به خدا و صفات و افعال او و جریان سنت و قانون او در خلق و حکمتش در ترتب آخرت بر دنیا (صدرالدین شیرازی، 1379 ج: 2: 354).

5) علم مکاشفه: مقصود از علوم مکاشفه، علم به خدا و ملائکه و کتب و رسل و اولیاء و علم معاد و روز قیامت است، و علوم معامله یعنی

2) ایمان حقیقی: صدر به این نکته تصریح کرده است که: «ایمان همان حکمت است و مؤمن حقیقی همان حکیم است» (صدرالدین شیرازی، 1379 ج: 1: 260)؛ و «حکیم حقیقی همان مؤمن حقیقی است» (صدرالدین شیرازی، 1981 ج: 9: 139-140). ترادف ایمان و حکمت و استعمال این دو کلمه در کنار هم، در آثار صدر بسیار به چشم می‌آید. وی دلیل این ادعای خود را به نحوی بسیار تمام و واضح، مستفاد از آیات قرآنی دانسته است (صدرالدین شیرازی، 1379 ج: 7: 188).

با توجه به عنایت خاص صدر در استعمال اصطلاح ایمان حقیقی و کاربرد زیاد آن در جای جای آثارش، ویژگی‌های ذیل را می‌توان برای ایمان برشمرد:

1- ایمان از مقوله معرفت و شناخت است. صدر، برای ایمان نیز همچون حکمت، دو درجه قائل است: یک درجه از آن، مرتبه‌ای از علم و نوعی تحول معرفتی و علم به مبدأ و معاد است، که معادل حکمت نظری است. اما ایمان در درجه دوم، عمل به مقتضای علم، پیمودن مؤدای آن و تقوا به موجب آن است، و لذا نفس را از هوای نفسانی باز می‌دارد؛ این رتبه نیز همان حکمت عملی است (صدرالدین شیرازی، 1379 ج: 4: 130؛ همان، ج: 5: 27 و 33 و 64).

2- ایمان، امری اعطایی و نوری در قلب‌هاست؛ نوری است که خدا بر دل مؤمن می‌افکند و با این نور، انوار عالم غیب بر او کشف می‌شوند (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 64 و 88؛ همو، 1379 ج: 4: 271 و 323).

3) علم حقیقی: صدر درباره ویژگی‌های علم حقیقی گفته است: علم حقیقی، نوری است از سوی خدا بر دل بنده او که از راه دل، بر زبان؛ و از غیب، به شهادت او ظهور می‌کند (صدرالدین شیرازی، 1381 الف: 128؛ همو، 1378 ج: 4). این ویژگی، همان ویژگی ایمان است که پیشتر

ملائکه می‌گردد عبارت است از ایمان به خدا و علم به حقایق، آن چنان که هستند، و تجرد از عالم حسن (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 176).

او، در توضیح این مطلب که چرا حکمت فضل و بخشش الهی است، استدلال کرده است که چون در حقیقت هیچ حکیمی جز خداوند وجود ندارد، بنابراین حکمت، موهبتی ربّانی است که با سعی و اکتساب به دست نمی‌آید. او، شرط دست‌رسی به این فضل الهی را تجرد از پوشش بشری و لباس وجود مادی، و از طریق زهد حقیقی معرفی کرده است (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 3: 51-52؛ همو، 1380 الف: 31-32).

4- ویژگی‌های حکیم

معلم حکمت غیر از مفیض و موجد و مُخرج حکمت از قوه به فعل است. براهین قاطع دلالت دارند بر این که فیاض معارف، خداوند سبحان است ولی معلم حکمت، نبی (ص) است. صدرا این مطلب را به تفصیل بیان کرده است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 165-167). اما استفاده از معدن نبوت ختمیه، یا بدون واسطه است که برای اولیاء حاصل می‌شود، و یا به واسطه اولیا برای علما حاصل می‌شود؛ و استفاده عوام مردم نیز به طریق حکایت و تمثیل است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 130).

هنگامی حصول علم به متابعت از نبی (ص) میسر است که شخص، از حدّ عقلانی به نور کشف و مکاشفه برسد و از آینه باطن شخص، راهی به باطن نبوت و ولایت پیدا شود. صدرا، راه آن را راه محبت و پیمودن طریق متابعت از نبی (ص) دانسته است؛ به طوری که سرانجام، به برخی از آنچه ایشان رسیده‌اند، می‌رسد و از آب یقین سیراب می‌شود (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 3: 298).

تحصیل حسن خلق (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 3: 175-176). علوم مکاشفه، فاضل‌ترین جزء حکمت است و در میان علوم مکاشفه نیز شناخت و معرفت خدا، افضل و بالاتر است؛ زیرا مطلوب بالذات و خیر حقیقی است و به هیچ معرفت دیگری وابسته نیست؛ بلکه سایر معارف، عبید و خدمه آن هستند. اما تفاضل میان علوم مکاشفه بستگی دارد به میزان واسطه میان این علوم با شناخت و معرفت خدا (علم الهی)؛ هر چه واسطه با شناخت خدا کمتر باشد، آن علم افضل است (صدرالدین شیرازی، 1380 ب: 72-73).

6) ذکر حقیقی: به باور صدرا، هیچ گروهی از مردم، بیشتر از حکیم الهی به توصیه در باب ذکر بسیار و مداومت بر آن، عمل نمی‌کند. او، میان موضوع اهتمام و تفکر غالب نحوی، لغوی، منجم، طبیب، و فقیه با حکیم مقایسه کرده و سپس درباره حکیم گفته است: «فإن موضوع علمه و مادة صناعته هو الموجود المطلق و الاله الحق. فتمام عمره مشغول بالحق و جميع هممه مصروف بالكشف عن توحیده و تقدیس صفاته و احکام افعاله و معرفة نعوته و اسمائه و آیاته. فلا شغل له الا ذکر الله و ذکر آياته» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 262-264).

7) فضل و فیض الهی: حکمت، بزرگ‌ترین بخشش است (صدرالدین شیرازی، 1386: 667). به شهادت آیه شریفه «و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً» (نساء / آیه 113)، به هر کس حکمت داده شود، خیر کثیر داده شده است (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 10).

صدرا، در ذیل آیه چهارم سوره جمعه، یعنی آیه «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم»، در تعریف فضل گفته است: آنچه به واسطه آن، انسان بر جمیع آنچه در این عالم است برتری می‌یابد و به واسطه آن، مستحقّ مسجود بودن

(صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 82). به همین دلیل، روش صدرا هم در کتب حکمت، برهان و کشف است؛ و معتقد است کشف تام و کامل در عقلیات صرف، منوط به دو چیز است: یکی برهان و حدس؛ و دیگری یاری جستن از ریاضت‌های شرعی و حکمی و مجاهدت‌های علمی و عملی (صدرالدین شیرازی، 1381، ج 2: 445).

بدین ترتیب، صدرا طرق تحصیل حکمت را منحصر به برهان نکرده و به درجه‌ای بالاتر و درجه‌ای فروتر از آن نیز قائل است. پس طرق تحصیل حکمت، سه راه است: عیانی، برهانی، و سماعی و تقلیدی. حکمت به نحو عیانی برای نبی(ص) حاصل است و به تبع او، برای اولیاء الله از اهل بیت نبوت و ولایت نیز حاصل است. حکمت برهانی برای حکمای امت حاصل می‌شود؛ و حکمت سماعی و تقلیدی نیز برای عوام از اهل ایمان حاصل است. البته همه این‌ها از اشراق نور نبوت به اراضی قابلیت قلب‌های ایشان است؛ جز آن‌که در اولی، وقوع نور است و در دومی، عکس آن و در سومی، ظل و سایه آن است: «و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور/ آیه 40) (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 176).

نشانه صحت امور حکمی، معادل بودن آن‌ها با «قرآن» است. معقولات، میان اهل دین و اهل کفر مشترک‌اند. معقول، حکم عقل است به برهان عقلی و برای هر عاقلی میسر است، اما حکمت الهی از این قبیل نیست؛ زیرا «موهبتی الهی است که به هنگام تجلی صفات احدیت و فنای اوصاف خلقت، به قلوب انبیاء و اولیاء وارد می‌شود و نشانه صحت آن، معادل بودن با «قرآن» است. بلکه حکمت عین «قرآن» است؛ چنان‌که رسول خدا(ص) فرمود: «اوتیت القرآن و ما يعدله»، که به حکمت اشاره دارد. بنابراین حصول حکمت، به فتح باب خزائن حکمت از سوی خداست و مختص به مشیت اوست، نه به خواست خلق و

«خداوند، اولی به علم و حکمت و اول حکیم و صادق‌ترین حکماء است» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 358؛ همو، 1378 الف: 212). پس از او، نام حکیم به کسی اطلاق می‌شود که به علوم الهی و علم النفس و علم احوال معاد دانا باشد؛ چرا که سایر علوم، صناعت و سیره‌اند و اهل آن‌ها، تنها موصوف به همان صناعت و سیره هستند و اطلاق نام حکیم بر آن‌ها روا نیست (صدرالدین شیرازی، 1380 ب: 61-62؛ همو، 1379، ج 2: 360-362). این افراد نیز در شمار مصادیق اسم حکیم قرار نمی‌گیرند: (1) انسان توانا و ممارس در مسائل فقهی و کلامی؛ (2) کسانی که تنها رسوم جدلی و مسائل اختلافی را می‌دانند و به علوم دینی آگاهی ندارند؛ (3) کسانی که به حقایق تفسیر «قرآن» آگاهی ندارند (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 1: 261).

حکماء، راسخان در علم و کاملان در معرفت الهی هستند و در مقابل علمای ظاهر، علمای باطن نامیده می‌شوند (صدرالدین شیرازی، 1380 الف: 25-26). «ایشان، به سبب افزایش عقل‌هایشان، بر تحمل آنچه علمای ظاهر قادر نیستند توانایی دارند» (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 1: 205).

و سرانجام از نظر صدرا، حکیم کسی است که جامع علوم الهی، طبیعی، ریاضی، منطقی و خلقی است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 359-360). به اعتقاد وی، فهم درست از مسائل حکمی، مستلزم جامعیت در علوم مختلف است و در غیر این صورت، باید به تقلید اکتفا کرد و متصدی بحث و مجادله نگردید. شیوه راستین حکمت، شیوه برهانی و استدلالی است؛ آن هم برهان مفید یقین. روش کار حکیم و فقیه متفاوت است؛ زیرا روش فقیه، قیاس فقهی است که اضعف ادله و مفید ظن است، نه یقین. ظن برای امور عملی راه‌گشا است؛ ولی در حکمت، ظن کافی نیست و تحصیل یقین، شرط است

به عقیده صدر، حکیم کسی است که در علم و عمل کامل است (صدرالدین شیرازی، 1386: 440) و «در هر عصر و دوره‌ای، بر این کمال و برتری، فاضلان در علم و برگزیدگان در عمل گواهی می‌دهند» (صدرالدین شیرازی، 1386: 668). رهروان این راه بسیار نادرند و از این رهروان، در هر زمان جز عده‌ای انگشت‌شمار - یک یا دو نفر - بیشتر یافت نمی‌شود (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 25). «آنها اساطین حکمت و تأله هستند که چون منجمان و ستاره-شناسان، رصد عقلی و مشاهدات عقلی دارند» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 6: 164).

«حکیم، مؤمن حقیقی است» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 5: 139-140)؛ و «پیامبران نیز از جنس حکماء و از میان آنها هستند» (صدرالدین شیرازی، 1981، ج 1: 22؛ همو، 1386: 639)؛ «ایشان، حکمای الهی و علمای ربّانی هستند که در اصطلاح شریعت، به آنها اولیاء و صدیقین گفته می‌شود» (صدرالدین شیرازی، 1380-ب: 74-75) و در مقابل علمای دنیا، علمای آخرت نامیده می‌شوند (صدرالدین شیرازی، 1380-ب: 159).

حکیم، متخلّق به اخلاق پیامبر(ص) است. این ویژگی موجب استعداد قبول معارف الهی می‌شود که بر قلب پیامبر افاضه شده‌اند؛ چرا که «و من یطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء/ آیه 80). اما کسی که متأدّب به آداب پیامبر(ص) و متخلّق به اخلاق او نباشد، حال او چنان است که «سواء علیهم أنذرتهم أم لم تُنذرهم لایؤمنون» (بقره/ آیه 6) (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 177).

نتیجه‌گیری

برخی نتایج مهم این مقاله که عمدتاً با هدف تطبیق حکمت و دین به معنای اعمّ و حکمت و «قرآن» به طور اخصّ دنبال شد، چنین است:

دوای و انگیزه‌های ایشان و جمع‌آوری اسبابی از قبیل کتاب، استاد و اسناد عالی؛ زیرا خداوند حکمت را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 4: 171-172).

حکیم، از نور نبوت و ولایت بهره می‌گیرد؛ به ویژه در شناخت احوال آخرت و احوال قیامت و آنچه ورای محسوسات و از عجایب ملکوت و احوال آخرت و سرانجام نفوس و درجات آنها در روز قیامت است. در این امور، فکر نمی‌تواند چندان جولان دهد و لذا به ناچار در ادراک و نیل به آنها، باید از طریق نبوت و ولایت وارد شد؛ زیرا درک آنها، فوق طراز عقل است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 360).

بنابراین، صدرا منابع اصلی بدایع حکمی و تعالیم فلسفی خود را کتاب، سنت و روش پیامبر(ص) دانسته، نه اندیشه‌های بحثی و قیل و قال (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 147). «معارف الهی، خصوصاً آنچه مربوط به آخرت است و عقل بحثی به آن نمی‌رسد، باید از مشکات نبوت خاتم پیامبران، به توسط اولین وصی او فرا گرفته شود؛ زیرا پیامبر فرمود: من شهر علم و علی(ع) باب آن است» (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 342).

صدرا، اثبات حدوث زمانی عالم را با استفاده از برهان و «قرآن» میسر دانسته (صدرالدین شیرازی، 1380-الف: 150)؛ و یا حلّ مسئله معاد جسمانی را با استفاده از این منابع ارائه کرده است: کتاب الله، حدیث نبی(ص) و عترت او، کلمات و اشاراتی در کتب بزرگان صوفیه (صدرالدین شیرازی، 1385: 290). و نهایتاً این - که صدرا، شاهد صحّت همه آن مسائل فلسفی را که در آنها متفرّد است، کتاب خدا و سنت نبی و احادیث اهل بیت(ع) معرفی کرده است (صدرالدین شیرازی، 1363: 11).

است و مقام عقلی قائم به ذاتی دارد که حقایق اشیاء، به وجه بسیط اجمالی در آن نهفته‌اند. پس «قرآن»، در محتوا حکمت است و به گفته صدر، تنها 600 آیه فقهی دارد و بقیه آیات، حتی قصص قرآن، در باب حکمت و معرفت الهی است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 55-59؛ همان، ج 6: 4-5). «قرآن»، تعبیری چون «ضیاء»، «نور»، «علم» و «فقه» را درباره حکمت به کار برده که هر کدام، به ویژگی خاصی از حکمت اشاره می‌کنند.

از مجموع دیگر تعبیر صدر که آن‌ها را به عنوان معادل حکمت به کار برده، دانسته می‌شود که حکمت مورد نظر او، علم حقیقی است و علم حقیقی، غیر از بحث ظاهر تفسیر «قرآن» و فلسفه بحثی است؛ بلکه علم حقیقی، علم تفسیر باطن «قرآن» و حکمت حقیقی است.

نتیجه دیگر آن که اگر «قرآن»، حکمت و دعوت نبی (ص) به حکمت است و نخستین معلم حکمت انبیاء بوده‌اند، پس مفیض حکمت، خداست. حکیم حقیقی خداست و اول حکیم و صادق‌ترین حکیم اوست. بنابراین حکمت حقیقی تنها در نزد اوست و حکمت حقّه، حاصل فیض و موهبت الهی است و با اکتساب و تعقل و تدریس و کتاب و استاد و اسناد، به دست نمی‌آید.

حکمت، غیر از فلسفه است. حکمت، صرف رسیدن به درجه معقول و ترقی از محسوس نیست. حکمت، تخلّق و زهد و طهارت و تجلّی در جان و روح آدمی است. برترین اجزای حکمت نیز علم الهی و علم به مبدأ و معاد است و گستره معرفتی آن، آسمان‌ها و زمین است؛ زیرا موضوع حکمت، خدا، صفات و افعال اوست، که به پهنای عالم است.

دیگر آن که آنچه صدر در اوصاف حکیمان و یا شرایط تحصیل حکمت آورده، با شرایط تحصیل علم «قرآن» و دانش تأویل، بسیار مشابهت

نخست می‌توان گفت که حکمت، با انبیاء آغاز شده و تاریخ آن به گستره تاریخ نبوت است. حکیمان بزرگ یا موصوفان به حکمت، که تعدادشان انگشت‌شمار است، با واسطه یا بی‌واسطه در مکتب انبیا درس آموخته‌اند؛ پس پیوند عمیقی میان نبوت و حکمت برقرار است و اساساً تعلیم حکمت و کتاب، از اهداف بعثت انبیاء است. پیامبران، از جنس حکماء و فردی از میان ایشان بوده‌اند و معلمان حقیقی حکمت به شمار می‌آیند. حال اگر چنین است، حکمتی، حکمت حقیقی است که برگرفته از مشکات و کانون نبوت باشد؛ و در غیر این صورت، حکمت‌هایی که برگرفته از عقول ناقص و آلوده هستند، بر صراط مستقیم نیستند و راه آن‌ها، راه غیر انبیاء است؛ و لذا نسخ و تغییر و تناقض بسیار در آن‌ها راه دارد.

بدین ترتیب، منابع اصلی حکمت صدرایی، کتاب ۵ و سنت و روش پیامبر است؛ نه اندیشه‌های بحثی و قیل و قال‌های رایج. او، پس از تتبع کامل در آثار حکمای مشهور و کتب متداول زمان خود، تنها «قرآن» را یگانه ملجاء و پناه خود یافته و حکمتی آغاز کرده برگرفته از «قرآن» و تفسیری نگاشته سراسر حکمت. او، «قرآن» و حدیث نبوی را منبع ابداعات فلسفی خود ذکر کرده و حکمتش را متفاوت با حکمت‌های متداول دانسته و آن را حکمتی متعالی و قرآنی خوانده است. صدر، حکمای زمانش را به متابعت نبی (ص) و «قرآن» دعوت کرده و معیار «قرآن» را نشانه صحّت حکمت معرفی کرده و گفته است: حکمتی صحیح است و متعالی که معادل «قرآن»، بلکه عین «قرآن» باشد؛ که پیامبر (ص) فرمود: «اوتیت القرآن و ما یعدله»، یعنی حکمت.

بنابراین «قرآن» هم حکمت است و هم حکیم. حکمت است؛ چون علمی اجمالی است در عین کشف تفصیلی، و حکیم است؛ چون دارای حکمت

دارد. فهم «قرآن» نیز محتاج اخلاص، زهد و تقوی، تبری و حریت، تضرع و دعا، و تخلّق به اخلاق نبی (ص) است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 2: 228؛ همان، ج 4: 53؛ همو، 1386: 99). فهم «قرآن» نیز حاصل فضل و موهبت الهی است (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 1: 359؛ همان، ج 7: 281-283؛ همو، 1380-الف: 96). اهل تأویل حقیقی «قرآن» نیز حکیم، نادره زمان، مؤمن حقیقی و از راسخان در علم و حکمت‌اند. ایشان نیز معادن احکام کتاب و سنت و علمای باطن‌اند (صدرالدین شیرازی، 1379، ج 7: 112-113؛ همو، 1381-الف: 24). در نتیجه، حکمت و تأویل، هم از جهت معلّم و مفیض، و هم از جهت محتوا و گستردگی موضوع، و هم به جهت طریقه تحصیل، و هم به دلیل منبع خیر و سعادت بودن، یکی هستند. معلّم هر دو (کتاب و حکمت) نبی است؛ و مفیض هر دو خداست؛ و موضوع هر دو مبدأ و معاد است؛ و طریقه تحصیل هر دو، ترقی از محسوس و معقول و رسیدن به مکاشفه و شهود و تقوی و طهارت است؛ و نیز هر دو برای خیر و سعادت‌اند و در هر زمانی، اهل آن اندک و انگشت‌شمار است.

پی‌نوشت‌ها: